



هستی‌شناسی شعر احمد شاملو با تأکید بر سه مفهوم: «انسان»، «زندگی» و «مرگ»

هیوا نادری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی. گرگان. ایران

محمد علی خالدیان (نویسنده مسئول)^۱

گروه زبان و ادبیات فارسی. واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی. گرگان. ایران

حسن علی عباس پوراسفدن

گروه زبان و ادبیات فارسی. واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی. گرگان. ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۰

چکیده

مواجهه با اثر ادبی، مستلزم کنش‌های متعدد آگاهی است. آثار ادبی، به‌ویژه شعر، معمولاً دارای ساختار پیچیده و چندلایه است و این امر، موجب می‌شود برای درک یک متن ادبی، سطوح مختلف ادراکی با یکدیگر وارد تعامل شوند. به همین دلیل بررسی جنبه‌های مختلف اثر می‌تواند به درک مخاطب از اثر کمک نماید. یکی از این جنبه‌ها، بررسی مفاهیم برجسته در آثار ادبی است. در این مطالعه به بررسی مفاهیم «انسان»، «زندگی» و «مرگ» در شعر شاملو از منظر «هستی‌شناسی» پرداخته شده است. بر اساس یافته‌های مطالعه حاضر، می‌توان چنین ادعا کرد که «انسان» پایه و اساس شعر شاملو است و سایر مفاهیم شعری در سروده‌های وی، حول مفهوم «انسان» می‌چرخند. شاملو خود را در برابر «انسان» مسئول می‌داند و نمی‌تواند رنج او را نادیده بگیرد. همچنین بر اساس یافته‌های حاضر، «زندگی» در شعر شاملو سرشار از امید است. وی معتقد است که «زندگی» در همه‌جا جریان دارد و در همه شرایط باید امید و دل‌خوشی «انسان» حفظ شود.

در این پژوهش، «مرگ» به‌عنوان آخرین مفهوم، موردبررسی قرارگرفته است. بر اساس یافته‌های پژوهش، «مرگ» در شعر شاملو، تنها به معنای پایان یافتن زندگی مادی نیست، بلکه نامیدی و تن دادن به ظلم و بسیاری موارد دیگر می‌تواند مصداق مرگ باشند. درنهایت چنین نتیجه‌گیری می‌شود که «انسان» در شعر شاملو نقش محوری دارد و از آنجاکه «زندگی» در نزد وی بسیار بااهمیت‌تر و لذت‌بخش‌تر از «مرگ» است معتقد است که برای دست یافتن به یک «زندگی» شرافتمندانه و آرمانی باید تلاش کرد.

واژگان کلیدی: شاملو، هستی‌شناسی، انسان، زندگی، مرگ.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

هستی‌شناسی در کنار مباحثی چون معرفت‌شناسی، در ذیل مباحث فلسفی قرار می‌گیرند و بررسی اساس و فلسفه خلقت و هستی، بحثی است که فلاسفه آن را تبیین می‌کنند. بر این اساس در نگاه نخست، بحث هستی‌شناسی در ادبیات، شاید اندکی نامتعارف به نظر برسد، اما با بررسی مطالعات انجام‌شده، می‌توان به خوبی دریافت که فلسفه، اساس و پایه شعر بسیاری از شعرا بوده است. اغراق نیست اگر بگویم در بسیاری مواقع، شعر شعرا از فلسفه حکما پیشی گرفته و تأثیر به‌مراتب بیشتری بر مخاطب داشته است. شعر شاملو نیز از این قاعده مستثنی نبوده و سرشار از مفاهیم فلسفی، فکری و غنائی است. اشعار وی بر پایه نظریه‌های سیاسی و اجتماعی بسیار قوی سروده شده و این امر، ضرورت هستی‌شناسی شعر وی را بیش‌ازپیش توجیه می‌کند؛ غفلت از این موضوع موجب شده است که در پژوهش‌های مختلفی که در مورد سروده‌های وی انجام گرفته، دیدگاه‌های متعارض و گاه نادرستی در مورد اشعار وی ارائه گردد.

از مهم‌ترین مفاهیم شعری شاملو می‌توان به «زندگی و مرگ» اشاره کرد. «مفهوم «زندگی و مرگ» از مفاهیمی است که همواره اندیشه آدمیان را به خود مشغول داشته و اثر هیچ‌یک از سخن‌سرایان فارس زبان از این مقوله خالی نیست. چیستی و ماهیت «زندگی و مرگ» موجب پیدایش افکاری متناقض در عرصه‌های فکری از جمله در شعر و ادب فارسی گردیده است و هرکدام از شاعران با تکیه بر پایگاه‌های فکری و معرفتی خود به این پدیده نگرینسته‌اند» (کوچکی، ۱: ۱۳۹۷). «زندگی و مرگ» تنها مختص اندیشه‌های ادبی نیست بلکه در فلسفه، مذهب و سایر اندیشه‌ها نیز موردتوجه قرارگرفته است. «زندگی و مرگ» به‌عنوان هماهنگ‌ترین ویژگی‌های متضاد مرتبط با «انسان» معرفی شده‌اند. این دو، اگرچه مفاهیمی به‌ظاهر متضاد هستند، اما در واقع در امتداد یکدیگر قرار دارند. «مرگ» یک پایان اجتناب‌ناپذیر برای «زندگی» انسان است. اگرچه انکار «مرگ» امری نامعقول است اما دیدگاه‌های مختلفی در مورد آن بیان شده و موجب گردیده است تا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل در ادبیات موردتوجه قرار گیرد.

«گرچه به طور کلی در فلسفه، آیین و نیز در باور مردم، «زندگی» به عنوان یک امر خوشایند و «مرگ» پدیده‌ای شوم و ناخوشایند تلقی می‌شود، اما طرز تلقی از این مسئله از شخصی به شخص دیگر، متفاوت بوده و به ارزیابی آن‌ها از زیستن بستگی دارد. بررسی و مقایسه دیدگاه هنرمندان و به‌ویژه شاعران که بر اساس فلسفه فکری خاص هر یک به تصویر کشیده می‌شود، موضوعی بسیار جالب به نظر می‌رسد» (فروغی و رضایی، ۴: ۱۳۹۲). با توجه به موارد ذکر شده، در پژوهش حاضر به بررسی هستی‌شناسانه شعر شاملو با تأکید بر سه مفهوم اساسی «انسان»، «زندگی» و «مرگ» پرداخته می‌شود.

احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹) متخلص به الف. بامداد، علاوه بر سرودن شعر، در زمینه ترجمه و پژوهش نیز فعالیت داشته است. شهرت شاملو به دلیل نوآوری وی در سبک شعری است که امروزه با نام گونه‌ای از شعر سپید و یا شعر شاملویی شناخته می‌شود. «شعر شاملویی هم‌اکنون یکی از مهم‌ترین قالب‌های شعری مورد استفاده در ایران به شمار رفته و به عنوان تقلیدی از شعر سپید فرانسوی و یا شعر مثنوی شناخته می‌شود» (روشان، ۹۲: ۱۳۸۷).

۱-۲. پیشینه تحقیق

شعر شاملو به دلیل نوآوری‌هایی که در عصر خود داشت و همچنین به دلیل ماهیت ادبی و نکته‌های سیاسی و اجتماعی، بسیار مورد توجه قرار گرفته و پژوهشگران بسیاری نیز به بررسی آثار، دیدگاه و سبک شعری وی پرداخته‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود؛ اما همان‌طور که پیشتر اشاره شد شعر شاملو به جهت سرشار بودن از مفاهیم فلسفی، فکری و غنائی و همچنین بهره‌مندی از عنصر تأثیرگذاری تفکرات سیاسی و اجتماعی، ضرورت هستی‌شناسی شعر وی را ایجاب نموده و نگارنده می‌کوشد در این پژوهش رویکرد متفاوتی را در تحلیل اشعار وی ارائه نماید.

جغتایی و فدایی میرکلایی (۱۳۹۸) در مطالعه خود با عنوان: «شکست مرگ (پدیده مرگ در اندیشه شاملو و مکتب اگزیستانسیالیسم)» به این نتیجه رسیده‌اند که مفهوم «مرگ» در شعر شاملو، تحت تأثیر تفکرات هایدگر است. البته این بدان معنا نیست که شاملو یک مقلد محض بوده است، بلکه با بررسی آثار وی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که ردپای آراء فیلسوفان دیگری مانند سارتر و مارسل نیز در اشعار شاملو به چشم می‌خورد. کوچکی (۱۳۹۷) در مقاله خود با عنوان: «بررسی موضوع زندگی و مرگ در اشعار احمد شاملو»، نتیجه می‌گیرد که دید مثبت شاملو به «زندگی» در اشعارش مشهود و گسترده است به طوری که می‌توان شاملو را ستایشگر زندگی و عاشق آن دانست؛ هرچند که تصویر «مرگ» در اشعار او بسیار دیده می‌شود اما اعتقاد شاملو به «زندگی» و اطمینان او بر پیروزی زندگی در جنگ با «مرگ» نشانه‌های ارزشمند و جاودانی بر سراسر اشعار و زندگی وی گذاشته است.

صلاحی، گیتی و براقی، فامیل (۱۳۹۵) در مطالعه خود با عنوان: «بررسی انسان در اشعار شاملو» نتیجه گرفته‌اند که شاملو از جمله شاعرانی است که شعر خود را به مفهوم «انسان» اختصاص داده و کوشیده است رنج و دغدغه‌های انسانی را در شعر خود فریاد بزنند. به همین دلیل است که «انسان» برجسته‌ترین مفهوم در شعر شاملو است. «انسان» در شعر شاملو چنان اهمیتی دارد که نگاه شاعر در برخی مواقع به صورت اساطیری و حماسه‌ای است.

خسروی، زهرا و گوهر رستمی، امیر (۱۳۹۲) در مقاله خود با عنوان: «زندگی و مرگ در اشعار فوزی معلوف و احمد شاملو» معتقدند که «زندگی» در شعر شاملو دارای جایگاه نسبی است. گاه آن را صحنه نبرد خیر و شر تلقی می‌کند و گاه نسبت به آن خوش‌بین می‌شود. همچنین در این مقاله عنوان شده است که «مرگ» از دیدگاه شاملو یک امر اجتناب‌ناپذیر است و راه‌گزینی از آن نیست؛ اما با یافتن عشق حقیقی و پناه بردن به آن می‌توان جاودانه شد. به‌طورکلی نتیجه‌گیری می‌شود که بر اساس دیدگاه شاملو «مرگ» پایان زندگی نیست.

فروغی و رضایی (۱۳۹۲) در مقاله خود با عنوان: «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران» عنوان داشته‌اند که «مرگ» برای احمد شاملو، یک تجربه غم‌انگیز است، اما پایان زندگی نیست. در این مقاله همچنین عنوان شده است که «مرگ» برای شاملو تنها پایان زندگی جسمانی و رخت بستن از دنیا نیست بلکه «زندگی با نامردمان» و یا «زندگی باکسانی که انسان دوستشان نمی‌دارد» نیز نوعی مرگ هستند. بر این اساس می‌توان عنوان داشت که «مرگ» در شعر شاملو مفهومی بسیار گسترده دارد که نیازمند بحث و بررسی بیشتری است.

ارتباط (۱۳۹۱) نیز در پایان‌نامه خود با عنوان: «انسان در شعر شاملو»، شعر شاملو را پرچم‌دار انسانیت در شعر معاصر دانسته است. در این پژوهش، جایگاه و منزلت انسان و جلوه‌های حیات او در شعر شاملو بررسی شده است. همچنین در این مطالعه آمده است که انسان شعر شاملو علی‌رغم آنکه از پستوانه‌های فرهنگی و فکری ایران، بهره‌مند است از فرهنگ اروپا به‌ویژه ادبیات آن و از شاخصه‌های مدرنیته نیز تأثیر پذیرفته است. شاملو، رمز را همچون عناصر دیگر، در خدمت به تصویر کشیدن انسان موردنظرش به کار بسته است. رمزهایی که انسان را در عرصه مبارزه، پایداری و شهادت معنا می‌دهند. شعر بامداد، آیینۀ تمام نمای انسانی حقیقی در دنیایی واقعی است که با تمام واقعیت‌های تلخ و شیرین این جهان، مناسبت می‌یابد و بر بلندای شرافت انسانی خود، پیروزمندانه می‌ایستد.

با بررسی آثار موجود در مورد شعر شاملو می‌توان به این نکته پی برد که دیدگاه‌های مختلف و گاه متناقضی در مورد مفاهیم شعری وی وجود دارد که حاکی از پیچیدگی شعر وی است. برخی معتقدند نگاه شاملو به «مرگ» نگاهی مادی است و وی «مرگ» را پایان زندگی می‌داند، در حالیکه برخی دیگر بر این باورند که وی

با استفاده از تعبیری مانند «شمع خاموش نمی‌شود»، هرگز «مرگ» را پایان «انسان» نمی‌داند. از دیدگاه برخی محققین، «زندگی» در شعر شاملو توأم با رنج و درد است؛ در حالیکه برخی دیگر، خوش‌بینی شاعر نسبت به «زندگی» را به تصویر کشیده‌اند. با توجه به یافته‌های متناقض در مطالعات مختلف، می‌توان اذعان داشت که نگاه شاملو به «انسان»، «مرگ» و «زندگی» آن‌قدر پیچیده و گسترده است که فهم آن به راحتی امکان‌پذیر نبوده و این گستردگی موجب ارائه دیدگاه‌های مختلف و متناقضی از سوی محققان شده است.

۲. مبانی هستی‌شناسی در شعر شاملو

در این بخش به بررسی مبانی «هستی‌شناسی» در شعر شاملو پرداخته می‌شود و برای این منظور، مفاهیم «انسان»، «مرگ» و «زندگی» در اشعار شاملو مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. انسان در شعر شاملو

شاملو را باید شاعری انسان‌گرا دانست. عمده سروده‌های وی، درد، رنج، دغدغه‌ها و خواسته‌های انسانی را روایت می‌کند. شاملو تعهد خاصی به «انسان» دارد و همین امر موجب می‌شود که وی را «اومانیزست» بخوانند اما باید توجه داشت که صفت اومانیزست به معنایی که در غرب استفاده می‌شود، نمی‌تواند برای شاملو صدق کند زیرا وی تنها در برابر درد و رنج انسان‌ها احساس مسئولیت کرده و آزادی بشر را طلب می‌کند.

شاملو در مقابل انسان، احساس مسئولیت دارد و همواره نگران است که آیا مسئولیت خود را به درستی ادا کرده است یا خیر؛ نهایتاً او خود را سرزنش می‌کند و معتقد است که در مقابل «انسان» کوتاهی کرده است. «عشقی به روشنی انجامیده را بر سر بازاری فریاد نکرده/ منادی نام انسان و تمامی دنیا چه گونه بوده‌ام؟ آیا فردا پرستان را با دهل درون خالی قلیم فریب می‌داده‌ام؟»

(شاملو، ۱۳۸۳: ۲۷۱)

شاملو به دلیل احساس مسئولیت شدیدی که دارد، در برخی مواقع دچار وسواس شده و با خود درگیر می‌شود. از خود سؤال می‌پرسد که نکند «انسان» را بیهوده به آینده امیدوار کرده است. احساس مسئولیت شاملو در مقابل «انسان» به معنای ضعیف بودن «انسان» نیست؛ شاملو «انسان» را بسیار قوی توصیف می‌کند و در وصف آن می‌گوید:

«آیا انسان معجزه نیست؟ انسان... شیطانی که خدا را به زیر آورد، جهان را بند کشید و زندان‌ها را در هم شکست! کوه‌ها را درید، دریاها را شکست، آتش‌ها را نوشید و آب‌ها را خاکستر کرد!»

(همان: ۲۷۴)

همان‌طور که اشاره شد، شاملو «انسان» را برتر از همه موجودات می‌داند و جهان را در تسخیر وی توصیف می‌کند. او به جهان، کوه‌ها، آتش و آب‌ها به‌طور جداگانه اشاره می‌کند تا بر قدرت و جایگاه «انسان» تأکید نموده و عوامل تحت کنترل او را یادآوری کند. شاملو را باید شاعری عادل دانست که همه ابعاد یک موضوع را در نظر می‌گیرد و در سروده‌های او هرگز تعصب و احساس، درون‌مایه بی‌عدالتی نمی‌شود. بامداد همان‌طور که برتری «انسان» را به تصویر می‌کشد، به نقاط ضعف و رفتارهای ناشایست او نیز اشاره می‌کند:

«انسان ... این شقاوتِ دادگر! این متعجبِ اعجاب‌انگیز! / انسان... این سلطان بزرگ‌ترین عشق و عظیم‌ترین انزوا! انسان... این شهریار بزرگ که در آغوشِ حرم اسرارِ خویش آرام یافته است و با عظمت عصیانی خود به راز طبیعت و پنهان‌گاهِ خدایان خویش پهلوی می‌زند!» (همان: ۲۷۲).

همان‌طور که در شعر بالا مشخص است، شاملو در آثاری که به نقد «انسان» پرداخته نیز، بزرگی و شکوه او را یادآوری می‌کند و این امر، موجب خلق پارادوکس‌های زیبایی شده است. احساس شاملو به «انسان» امری انکار نشدنی بوده و خود شاعر نیز به این امر اذعان کرده است. شاملو در مصاحبه خود با حریری، در مورد انسان می‌گوید: «... من خوشاوند نزدیک هر انسانی هستم که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند. نه آبرو می‌کشد نه لبخندش ترفند تجاوز به حق و نان و سایبان دیگران است. ... من انسانی هستم در جمع انسان‌های دیگر بر سیاره مقدس زمین که بدون دیگران معنایی ندارم...» (رونق، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

این مصاحبه دارای نکاتی است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به «بی‌ریا بودن» وی در مقابل انسان‌ها اشاره نمود. همچنین در ادامه اشاره دارد که «بدون دیگران معنایی ندارم». این بدان معناست که شاملو نه تنها نسبت به انسان‌ها احساس مسئولیت داشته، بلکه به‌عنوان یک «انسان» اجتماعی، نسبت به دیگران ابراز نیاز می‌کند و صراحتاً این موضوع را این‌گونه بیان می‌دارد:

«باخشم جدل زیستم / و به هنگامی که قاضیان اثبات آن را که در عدالت ایشان شایبه اشتباه نیست / انسانیت را محکوم می‌کردند / و امیران / نمایش قدرت را / شمشیر بر گردن محکوم می‌زدند / محضرت را / سر بر زانوی خویش نهادم» (شاملو، ۱۳۸۳: ۶۷۰).

به نظر می‌رسد در سروده فوق، شاملو به محکومیت بزرگ یا بزرگانی اشاره دارد که از دید وی «انسان» واقعی بوده‌اند. «انسانیت را محکوم می‌کردند» به‌نوعی اعتراض به حکم، کردار و یا رفتاری تلقی می‌شود که نسبت به «انسان» وارسته‌ای صورت گرفته است. «... شاملو عشق به انسان را در عرصه مبارزه سیاسی دریافته است. با توجه به «زندگی و مرگ» انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگشان، آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان، به‌ویژه ستایش نخبگان کرده است...» (رونق، ۱۳۸۸: ۲۸۱).

«آه اگر آزادی سرودی می‌خواند/ کوچک / هم چون گلوگاه پرنده‌ای / هیچ کجا دیواری فروریخته بر جای نمی‌ماند. / سالیانِ بسیار نمی‌بایست / دریافتن را / که هر ویرانه نشانی از غیابِ انسانی ست / که حضورِ انسان / آبادانی ست» (شاملو، ۱۳۸۳: ۷۹۹).

شعر شاملو حول «انسان» پرورده می‌شود همچون این سروده که در آن عدم حضور «انسان» در یک موقعیت را به معنای ویرانی توصیف کرده است و برعکس، وجود «انسان» موجب آبادانی است. شاملو، موفقیت انسان را در آزادی می‌بیند و آباد شدن ویرانه‌ها توسط انسان نیز تنها با آزادی میسر می‌گردد. رونق (۱۳۸۸) به نقل از داداش پور، عنوان می‌دارد:

«...اساس شعر شاملو انسان است. او تصویرگر کوشش انسان در جهت آزادی‌خواهی، عدالت‌جویی و استقلال‌طلبی است. او شاعر حال و آینده است که از گذشته با شتاب می‌گذرد. متعصب‌ترین شاعر دفاع از آزادی و حقوق انسانی است. شاملو دوسرایی تواناست که در ضمیر ناخودآگاه شعرش، اندیشه‌ای جهانی نهفته است...» (رونق، ۱۳۸۸: ۳۶۸).

با بررسی شواهد شعری و همچنین مطالعاتی که انجام شده است می‌توان ادعا کرد که شاملو عاشق «انسان» است و «انسان» را مایهٔ آبادانی، سرزندگی و حتی اعتبار دنیا می‌داند. او حتی هنگامی که انتقاد می‌کند جایگاه «انسان» را ارج می‌نهد و با استفاده از تعبیری چون «شهریار بزرگ»، «عظمت عصیانی» و... یادآوری می‌کند که انسان جایگاه ویژه‌ای دارد.

«زندگی و مرگ» به‌عنوان دو مفهوم، بیشترین ارتباط را با «انسان» دارند و در آثار ادبی مختلف، دیدگاه‌های متفاوتی در مورد آن‌ها ارائه شده است. شعر شاملو نیز مملو از این دو مفهوم بوده که در این مقاله به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۲. زندگی در شعر شاملو

از دیدگاه هنر متعهد، هنرمند دارای مسئولیت‌های مختلفی است که با درک صحیحی از آن، می‌تواند به خلق آثار گران‌بها بپردازد. یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های هنرمندان و به‌ویژه شاعران متعهد، پذیرش مسئولیت اجتماعی است که بر اساس آن به محتوای آثار شاعران جهت داده می‌شود. روشن به نقل از سارتر می‌گوید: «مسئولیت اجتماعی موجب جهت‌دهی شعر می‌شود و افکار شاعر می‌تواند راهگشای زندگی مردم باشد» (روشان، ۱۳۸۷: ۸). مهم‌ترین جهت‌دهی مسئولیت اجتماعی در آثار شاعران، دعوت از مردم به امیدواری و نگوهرش ناامیدی است. جان اشتاین بک نیز بر این امر صحنه گذاشته و معتقد است: «نویسنده باید پرچم سرفرازی ملتش را به اهتزاز درآورد و به مردم دل بدهد و شادی و امید ببخشد» (گوهررستمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱). همان‌طور که در بخش قبل اشاره شد، شاملو نیز این امر را به‌خوبی درک کرده است. در شعر

شاملو، احساس بر متن غلبه نمی‌کند و ابعاد مختلف موضوع در شعر وی در نظر گرفته می‌شود. به‌عنوان مثال در شعر شاملو، «مرگ» همواره در کنار «زندگی» وجود دارد؛ اما وجود «مرگ» باعث نمی‌شود که «زندگی» به‌عنوان یک مفهوم موقت و گذرا در نظر گرفته شود. «شاملو معتقد بود شاعر وظیفه‌اش بسیار فراتر از این‌هاست که به یأس تن دهد. او باید امید آینده و شوق زندگی را منعکس کند...» (حکمت و ریاضی، ۱۲: ۱۳۹۰). شعر شاملو سرشار از «زندگی» است. مرگ در کنار «زندگی» قرار می‌گیرد اما آن را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. او حتی دو مفهوم «مرگ» و «زندگی» را قیاس می‌کند و می‌گوید:

«چگونه مرگ / شادی‌بخش‌تر از زندگی است!» (شاملو، ۱۳۸۳: ۲۱۹).

در سروده فوق، اهمیت «زندگی» به‌خوبی درک می‌شود و از نظر وی، زندگی بسیار مهم‌تر از «مرگ» است و فکر کردن به «مرگ» نباید خوشی‌های زندگی را کم‌رنگ نماید. او معتقد است که «زندگی و مرگ» باید به‌خوبی درک شوند و اذعان می‌دارد که خود وی در سکوت و تفکر و تأمل، این دو مفهوم را درک کرده است:

«گرچه در سکوت دریا خود مرگ و زندگی را شناخته‌ام!» (همان: ۲۱۴).

شاملو به‌خوبی ماهیت «زندگی» را درک کرده است. او هیچ‌گاه «زندگی» را مایه تأسف و تألم نمی‌داند و این امر را به‌خوبی در اشعارش نشان داده است.

«زندگی از زیر سنگ چنین دیوارهای زندان بدی سرود می‌خواند!» (همان: ۱۱۲).

زندگی در شعر شاملو حتی در «زیر سنگ‌های زندان» نیز جریان دارد و آواز می‌خواند. این جریان زندگی با امید همراه است و شاعر تأکید دارد که فریاد زندگی بی‌جواب نمی‌ماند:

«در هیچ کجای زمان فریاد زندگی بی‌جواب نمانده است!» (همان: ۲۲۱).

این سبک «زندگی» و این دیدگاه موجب می‌شود که «انسان» همواره به دنبال یک زندگی معنادار باشد و سعی کند زندگی را دلخواه و مطلوب توصیف نماید. این نگرش انسان‌گرایانه در شعر وی نمود دارد و او دلیل دل‌خوشی و سرخوشی در زندگی را درک ماهیت آن می‌داند.

«پنداشتم که من اکنون همه‌چیز زندگی را به‌دلخواه خود یافته‌ام!» (همان: ۱۷۳).

یا در جای دیگر می‌گوید:

«مایه آسایش زندگی خود را یافته بودم / همه‌چیز زندگی را به‌دلخواه خویش به دست آورده بودم!» (همان: ۱۲۴).

«اگرچه رنج و درد «انسان» در بسیاری از اشعار شاملو نمود دارد، اما این رنج و درد به معنای ناامیدی و ناراحتی در زندگی نیست. فریاد شاملو از مفاهیم دیگری چون «اسارت» است و «آزادی» را حق «انسان» می‌داند؛ اما اگر این حق پایمال شود نباید موجب ناامیدی شود و «انسان» را به ناله و شکایت واداشته و زندگی

را بر وی تیره نماید. این احساس نشاط و شادمانی و تمایل به پیمودن زندگی بی‌رنج و غصه، در تمامی اشعار شاملو جریان دارد» (صلاحی و همکاران، ۱۴: ۱۳۹۵). شعر شاملو دارای نظم و قاعده خاصی است. او در همه اشعار به عظمت «انسان» اشاره دارد و هرگز از این ادعای خود کوتاه نمی‌آید:

«روح دریا، روح عشق و روح زندگی هستم!» (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۵).

شاملو در عین حال که طبیعت را مغلوب «انسان» می‌داند آن را محترم شمرده و جواب بدی‌های آن را به نیکی می‌دهد:

«زندگی با من کینه داشت/ من به زندگی لبخند زدم/ خاک با من دشمن بود/ من بر خاک خفتم/ چراکه زندگی سیاهی نیست/ چراکه خاک، خوب است» (شاملو، ۱۳۸۳: ۶۹).

شاملو، همه کسانی که زندگی‌شان را بر پایه اندیشه و فعالیت‌های انسان‌دوستانانه بنا نهاده و راه و رسم آزادی انسان‌ها را برگزیده‌اند تحسین می‌کند. کسانی که زندگی خود را صرف نجات و رهایی انسان‌های دیگر کرده و در زندگی تنها به رفاه و امنیت خود نمی‌اندیشند و «طبل سرخ زندگی‌شان» را به صدا درمی‌آورند: «هنگامی که پنداشتی گوشت زندگی او را/ از استخوان‌های پیکرش جدا کرده‌ای/ چه گونه او طبل سرخ زندگی‌اش را به نوا درمی‌آورد!» (همان: ۷۰).

تنها این تفکر انسان‌دوستانه است که می‌تواند باعث شود انسان با وجود مشکلات فراوان و غم‌های بی‌پایان، زندگی خود را در رویاهایش پی بگیرد و قصد گریز و دوری از آن را نداشته باشد. تنها این تفکر است که به انسان امید می‌بخشد که زنده بماند و با عشق نفس بکشد. حتی در مرگ‌آورترین لحظه انتظار، آن‌گونه که شاملو می‌گوید:

«در مرگ‌آورترین لحظه انتظار/ زندگی را در رؤیاهای خویش دنبال می‌گیرم. در رویاها و امیدهایم» (همان: ۷۲).

می‌دانیم که زندگی با این سیاق سبب می‌شود که مرگ را همواره با خود، همراه ببیند؛ با مرگ، زندگی کند و هر لحظه جاننش را کف دستانش بگیرد؛ هر لحظه احتمال این را بدهد که در پی یک توطئه و خیانت از پا درآید:

«زندگانی/ دوشادوش مرگ/ پیشاپیش مرگ همواره زنده از آن‌پس که با مرگ/ و همواره بدان نام/ که زیسته بودند» (همان: ۷۵).

اما معاشرت و مصاحبت با مرگ این نعمت را به آدمی می‌دهد که شرمسار هم‌نوعان خود نباشد تا شاعر نکته‌سنجی چون شاملو خطاب به او بگوید:

«تو پارها و پارها/ بازندگی ات/ شرمساری/ از مردگان کشیده‌ای/ این را من ای دریغ! همچون تویی که خون به رگم خشک می‌کند/ احساس کرده‌ام!» (همان: ۲۳۱).

خفت‌آورتر از این چیزی نیست که حتی نسبت به مردگان احساس شرمساری کنیم؛ یعنی هستی ما هیچ ارزشی نخواهد داشت اگر وابسته به مال و جان خود باشیم؛ اما هزینه کردن عمر و دارایی در فعالیت‌های اجتماعی و نوع‌دوستانه، می‌تواند معجزه بیافریند. وظیفه‌ای که بر عهده انسان گذاشته شده است؛ مسئولیتی که زندگی آدمی بدون آن، پوچ و بی‌معنی است. مسئولیتی که انسان را از موجودات دیگر متمایز کرده و جلوه‌ای مقدس و والا به زندگی او می‌دهد. آن‌گونه که شاملو می‌گوید:

«زیستن/ و ولایت والای انسان بر خاک را/ نماز بردن/ زیست و معجزه کرده/ وزنه/ میلاد تو جز خاطره‌دردی بیهوده چیست» یا در جای دیگر می‌گوید: «معجزه کن/ معجزه کن که معجزه تنهاست دست کار توست/ اگر دادگر باشی...!» (همان: ۱۴۹).

و این‌گونه است که شاملو در سروده‌هایش همواره روزی را انتظار می‌کشد که انسان‌ها آزاد ورها و معجزه‌گر به زندگی بپردازند. به‌روزی که تنها قلب برای زندگی کافی است و نیازی به آرزوهای پوچ و دست و پاگیر و محدودکننده نیست. روزی که سخن و اندیشه انسان، حدیث زندگی نوینی بیافریند و پیام‌آور امیدی سازنده باشد. این نوع زندگی، همان زیستنی مطلوب است در سایه‌سار صفات انسانی با یک تفکر نوع‌دوستانه. شاملو این‌گونه زندگی را ستایش می‌کند. زندگی‌ای که معنای آن، تنها خورد و خوابی بی‌هدف نباشد؛ آن‌گونه که می‌گوید:

«مرغ مسکین! زندگی زیباست/ خورد و خفتی نیست بی‌مقصد» همان‌گونه که اخوان می‌گفت مردم پیشین زندگی را این‌گونه می‌دیدند و نگاهشان به زندگی طوری بود که شایسته انسان متمدن و تکامل‌یافته امروزی نیست. اخوان می‌گوید: «زندگی را مردم پیشین/ خورد و پوش و لذت و آغوش می‌دیدند...!» (همان: ۲۲۱).

آن‌گونه که از نظر گذشت، دید مثبت شاملو به «زندگی» در اشعارش مشهود و گسترده است به‌طوری‌که می‌توان شاملو را ستایشگر زندگی و عاشق آن دانست هرچند که تصویر «مرگ» در اشعار او بسیار دیده می‌شود اما اعتقاد شاملو به زندگی و اطمینان او بر پیروزی زندگی در جنگ با مرگ بر سراسر اشعار زندگی وی سایه افکنده است از این نظر که زندگی، نشانه‌های ارزشمند و جاودانی از خود به‌جای می‌گذارد. آنجا که می‌گوید:

«هرگز کسی این‌گونه فجیع به گشتن خود برنخاست/ که من به زندگی نشستم!» (همان: ۶۹).

شاملو معتقد است: «آدم برحسب اتفاق به دنیا می‌آید. ولی وقتی به دنیا آمد مرگش قطعی است. انسان هست. تولد هست؛ و مرگ هست که دیگر انسان نیست. خاطره‌ای از او باقی می‌ماند. آنانی که الگوی زندگی

ما بودند می‌دانستند، چه می‌کنند. آنان به مرگ فکر نکردند. فقط به زندگی فکر کردند؛ و چه خوب است که ما هم بتوانیم واقعاً به آنجا برسیم که مرگ برایمان وجود نداشته باشد. درحالی‌که قاطعیت وجودش بیشتر از زندگی است، اما عملاً وجود نداشته باشد. عملاً مطرود باشد. ارج زندگی در همین است که موقت است. این‌که تو باید جاودانگی خود را در جای دیگری ببینی؛ و آن انسانیت است. فرصت هم نداریم. فرصت بسیار کم است. زندگی به طرز بی‌شرمانه‌ای کوتاه است؛ اما هر چه هم کوتاه است، اهمیتش در همین کوتاهی است» (بخشی از مصاحبه و ویدیوی احمد شاملو با ناصر تقوایی - ۱۳۷۶).

«فرصت کوتاه بود/ سفر جانکاه بود/ اما یگانه بود و هیچ کم نداشت/ به جان منت‌پذیرم/ و حق گذارم/ چنین گفت بامداد خسته‌ا!» (شاملو، ۱۳۸۳: ۶۴).

۲-۳. مرگ در شعر شاملو

همان‌طور که در بخش‌های قبل اشاره شد، شاملو «زندگی» را سرشار از امید و دل‌خوشی می‌داند، اما این بدان معنا نیست که وی منکر «مرگ» بوده و یا از آن گریزان باشد و آن را بی‌معنی قلمداد کند. اتفاقاً «مرگ» در شعر شاملو مفهومی بسیار گسترده است و مصادیق بسیاری نیز دارد. یکی از برجسته‌ترین مفاهیم «مرگ» در شعر شاملو این است که وی «مرگ گریزی برای زندگی کردن را خود مرگ می‌داند» (براهنی، ۱۳۷۱: ۵۲).

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، شعر شاملو بسیار گسترده است و نمی‌توان وی را شاعری تک‌بعدی و یا محدود فکر معرفی نمود. مصداق این ادعا را می‌توان در اشعار او در مورد «زندگی» دریافت. وی به‌عنوان شاعر زندگی شناخته می‌شود و اشعار وی سرشار از امید و بشارت آزادی است، اما هرگز از رنج‌ها و مصائب انسان‌ها نیز غافل نبوده است. همان‌طور که در شعر شاملو، «امید» در کنار «ناامیدی» و «آزادی» در کنار «اسارت» معنا دارد، «مرگ» نیز در کنار «زندگی» مفهوم می‌یابد. در مورد «مرگ» در شعر شاملو، آثار و نظریه‌های فراوانی ارائه شده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به نظریه خسروی اشاره نمود که می‌گوید: «... در آثار شاملو، زندگی و مرگ را گاه به یک اندازه و یک وزن در کنار هم می‌بینیم که هر یک به دیگری معنی می‌دهد و هر یک مکمل دیگری است، مرگ مایهٔ وحشت و دهشت نیست، همچنان که زندگی نشانهٔ شادمانی و شادباشی است، هر یک زشت و زیباست در مقایسه با لحظه‌هایی که در آن بدان‌ها می‌نگریم. شاملو از مرگ نیز چون زندگی بهره می‌گیرد تا از انسان سخن بگوید...» (رونق، ۱۳۸۸: ۳۶۲).

شاملو «مرگ» را در کنار واژه‌هایی چون هراس، خروش و اندوه می‌آورد. این بدان معناست که «مرگ» در شعر شاملو، لذت‌بخش نیست و یا حداقل می‌توان چنین اذعان داشت که «زندگی» برای «شاملو» لذت‌بخش‌تر از مرگ است:

«از غریو دیوِ توفان‌ام هراس/ وز خروشِ نندرم اندوه نیست، / مرگِ مسکین را نمی‌گیرم به هیچ»

(شاملو، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

شاملو «مرگ» را پایان زندگی دنیوی می‌داند و معتقد است که ابتذال به همراه دارد؛ اما به گفته خود او، از مرگ نمی‌ترسد. ترس نداشتن از «مرگ» در شعر شاملو به معنای نادیده گرفتن آن نیست، برعکس، اهمیت این مفهوم به قدری است که چگونگی رسیدن به آن نیز برای وی اهمیت دارد:

«هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام/ اگر چه دست‌ان‌اش از ابتذال شکننده‌تر بود/ هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی ست/ که مزد گورکن/ از بهای آزادی آدمی افزون باشد» (همان: ۴۶۰).

شاملو «مرگ» را در کنار «زندگی» معنا می‌کند و این دو را مکمل یکدیگر می‌داند. در بخش قبل به لذت‌بخش بودن «زندگی» نسبت به «مرگ» اشاره شد؛ این مفهوم نباید به معنای اهمیت بیشتر «زندگی» نسبت به «مرگ» در شعر شاملو تعبیر شود. در واقع این دو مفهوم مکمل یکدیگر هستند و آن‌قدر ارتباط نزدیکی دارند که «مرگ» را «نام کوچک زندگی» می‌داند:

«کاش دل‌تنگی نیز نام کوچکی می‌داشت/ تا به جان‌اش می‌خواندی: / نام کوچکی / تا به مهر آوازش می‌دادی، همچون مرگ/ که نام کوچک زندگی ست» (همان: ۹۴۲).

گسترده‌گی مفهوم «مرگ» در شعر شاملو آن‌قدر زیاد است که شاید بتوان کتاب‌ها از آن نوشت و پژوهش‌ها به سرانجام رسانید. از منظر شاملو، «مرگ» در برخی شرایط خود «زندگی» است و کشتار و نابود شدن نیز عین «زهد و تقدس» است:

«کشتار / تقدس و زهد است و / مرگ / زندگی ست» (همان: ۵۷۶).

و یا:

«آری / در مرگ‌آورترین لحظه انتظار / زندگی را در رویاهای خویش دنبال می‌گیرم / در رویاها و / در امیدهایم!» (همان: ۴۷۰).

چهره «مرگ» برای شاملو وحشتناک‌تر از ماهیت آن است و توصیف این مفهوم از زبان وی می‌تواند ما را با این حقیقت آشنا سازد: «از تمام شدن زندگی و مرگ مطلقاً وحشتی ندارم. به قول «کامو» قدمی است که باید برداشت ولی روی هم‌رفته مرگ چیز کثیفی است... بسیار کارها هست که نکرده‌ایم و ناگهان در را می‌کوبند و می‌گویند وقت «رفتن» است. از مرگ آن چه برای من وحشتناک‌تر و ناراحت‌کننده‌تر است همین چهره‌اش است...» (رونق، ۱۷۰: ۱۳۸۸).

گاه چهره «مرگ» در شعر شاملو، مرموز و فهم آن دشوار می‌شود. او معتقد است که «مرگ» با اشتیاق به سوی انسان می‌آید و «انسان» نیز چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد. اشتیاق «مرگ» برای فرو بردن انسان در کام خود، از

چه اندیشه‌ای سرچشمه گرفته است؟ آیا می‌توان گفت توصیفی ذهنی از شاعر است که به دلیل دیدگاهی که نسبت به «مرگ» دارد، آن را چنین توصیف کرده است:

«این فریاد بی پناهی زندگی / از ذرّوه دردناک- یاس / به هنگامی که مرگ/ سرپایا عریان/ با شهوت سوزاناش به بستر- او خزیده است / وجفت فصل ناپذیرش / - تن- / روسبیانه به نفویضی / بی تفاوت / نطفه زهرآگین اش را پذیرا می‌شود» (شاملو، ۱۳۸۳: ۶۳۴).

با کاوش در اشعار شاملو در مورد «مرگ» می‌توان چنین برداشت کرد که «مرگ» در شعر شاملو دارای مفاهیم مختلفی است. گاه «مرگ» عین «زندگی» است و گاهی به «شکست مرگ» تعبیر می‌شود:

«تو نمی‌دانی مردن/ وقتی انسان، مرگ را شکست داده است/ چه زندگی است/ تو نمی‌دانی، زندگی چیست...» (همان: ۵۱۲)

«مرگ» برای شاملو تنها یک پدیده و مفهوم خاص نیست که «انسان» را از دنیایی به دنیای دیگر هدایت کند. گستردگی مفهوم «مرگ» در شعر شاملو امری عجیب است. «مرگ» در شعر وی ابعاد مختلفی دارد و بر اساس این ابعاد می‌توان گفت بسیاری از «انسان» ها مرده‌اند در حالیکه بر روی زمین قدم می‌زنند و به‌ظاهر زندگی می‌کنند. برای شاملو، کسی که «با آنکه دوستش ندارد زندگی می‌کند» یک فرد مُرده است؛ کسی که «با ظلم و جور زندگی می‌کند و می‌سازد» یک فرد مُرده است. ذات «مرگ» از نظر شاملو، امری قابل‌پذیرش است و «انسان» با آن کنار می‌آید؛ اما اینکه در کجا مرگ به سراغ افراد بیاید و یا در چه شرایطی تن به مرگ بدهند برای او بسیار مهم است. این امر در اشعار وی کاملاً مشهود است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

«مرگ» در شعر شاملو، رخت بر بستن از دنیا نیست، بلکه کسی که از زندگی بهره واقعی نبرده و یادگار خوبی از خود به‌جای نگذاشته باشد، یک مرده است. از نظر شاملو، «مرگ» گاه به معنای نابودی و نیستی و گاه نیز به معنای زندگی و جاودانگی است و این به انسان بستگی دارد که کدام مورد را بپذیرد و برگزیند. جاودانه زیستن، موجب می‌شود که «مرگ» حقیر گردد:

«گر بدین سان زیست باید پست/ من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاویزم/ بر بلند کاج خشک کوچه بن‌بست/ گر بدین سان زیست باید پاک/ من چه ناپاکم اگر نشانم از ایمان خود، چون کوه/ یادگاری جاودانه بر تراز بی بقای خاک» (همان: ۱۷۳).

یکی دیگر از ابزارهای جاودانه شدن پس از مرگ از دیدگاه شاملو، قهرمانانه مردن است. انسان قهرمانی که قهرمانانه «مرگ» را در آغوش بگیرد در واقع خود را جاودانه می‌سازد. این قهرمانی می‌تواند در راه آرمان‌های اجتماعی، سیاسی و... باشد:

«جستن، یافتن و آنگاه به اختیار برگزیدن و از خویشتن خویش بارویی پی افکندن» (همان: ۴۶۰).

یکی از جالب‌ترین مفاهیم مطرح شده در مورد «مرگ» از سوی شاملو، اختیاری کردن آن است. شاملو معتقد است که از مرگ، گریزی نیست و نمی‌توان آن را کتمان کرد؛ همچنین معتقد است که «مرگ» در هر لحظه ممکن است به سراغ فرد بیاید. پس چه بهتر که این امر اجباری و انکارناپذیر را در اختیار خود درآوریم و آن را به امری اختیاری تبدیل کنیم. اگر گریز از مرگ اجتناب‌ناپذیر است، چرا آن‌گونه که می‌خواهیم نمیریم؟ چرا با انتخاب نوع صحیح «مرگ»، خود را جاودانه نکنیم؟ اینجاست که شاملو می‌گوید:

«ریگی اگر خود به پوزار ندارید / انتظاری بیهوده می‌بری / پیغام آخرین / همه این است» (همان: ۳۹۱).

و یا می‌گوید:

«و آتش من در ایشان نگرفت / چراکه درباره آسمان / سخن آخرین را گفته بودم / بی‌آنکه خود از آسمان نامی / بر زبان آورده باشم / یکی گیرش می‌خواند، یکی جبر گرا؛ / اما نه خدا و نه شیطان / سرنوشت تو را بتی رقم زد که دیگرانش می‌پرستیدند» (همان: ۳۹۸).

گاهی توصیفاتی که شاملو از «مرگ» و «زندگی» بدون آرمان، ارائه می‌دهد سبب شده است که عده‌ای از مخاطبان، به شکلی نامعقول، اندیشه و سروده‌های وی را «پوچ» گرا به حساب بیاورند درحالی‌که او خود پارها اذعان کرده است که کسی به حرف‌هایش گوش نمی‌دهد:

«من در تب سنگین خویش فریاد می‌کشیدم و خلق را / گوش و دل اما با من نبود» (همان: ۳۸۱)

به این ترتیب، «مرگ» در شعر شاملو مفهومی بس پیچیده است و نباید با خواندن یک اثر از او، شعر و عقیده او را مورد بررسی قرارداد زیرا بسیاری از اشعار شاملو در طول یکدیگر سروده شده‌اند. این بدان معناست که برای قضاوت شاملو و شعر و اعتقاد او در مورد «انسان»، «زندگی» و «مرگ»، باید آثار وی را به‌طور کامل مطالعه کرد و به یک درک صحیح و کلی رسید. به‌عنوان مثال کسی که شاملو را گریزان و هراسان از مرگ توصیف می‌کند لازم است که سروده‌های وی را به‌طور کامل مطالعه کند تا به این دیدگاه وی دست یابد که: «مرگ را مسکین نگیرد به هیچ» (همان: ۲۱۹).

۳. بحث و نتیجه‌گیری

شعر شاملو دارای پیچیدگی‌های بسیاری است و بررسی مفاهیم آن در یک مطالعه نمی‌گنجد. به همین دلیل است که علی‌رغم مطالعات بسیاری که در بررسی شعر وی انجام شده‌اند، همچنان موضوعات، مفاهیم و ابعاد تازه‌ای در شعر وی وجود دارد که نیازمند بحث و بررسی است. مطالعات مختلف اذعان داشته‌اند مفاهیم «انسان»، «زندگی» و «مرگ» از مهم‌ترین و برجسته‌ترین مفاهیم شعری شاملو هستند. «انسان» پایه و اساس شعر شاملو است و همه مفاهیم شعری وی، حول مفهوم «انسان» شکل می‌گیرند. دریا، خشکی، طبیعت، آسمان و... در ارتباط با «انسان» توصیف می‌شوند. اهمیت و نمود «انسان» در شعر شاملو تا جایی

است که بسیاری از محققین وی را شاعری «اومانیست» می‌خوانند؛ اما برخی دیگر معتقدند حسب بررسی معنای غربی مفهوم «اومانیست»، باید در تعمیم این صفت به شاملو جانب احتیاط رعایت شود. شاملو «انسان» را موجودی بزرگ و دارای شکوه و عظمت قلمداد می‌کند، اما این بزرگی موجب نمی‌شود که وی از ضعف‌های «انسان» چشم‌پوشی کند. نکته مهم در شعر شاملو این است که وی «انسان» را به صورت مفهومی بزرگ و شکوهمند، نقد می‌کند و «شهریار بزرگ»، عبارتی است که وی برای انسان به کار می‌برد. شاملو معتقد است که «زندگی» برای «انسان» یک موهبت است و باید از آن به طور صحیح بهره‌مند شود؛ لذا فاقد هرگونه ناامیدی و ملال است. اگرچه رنج‌هایی در زندگی وجود دارد، اما شاملو همواره انسان را به امید و دل‌خوشی دعوت می‌کند. او معتقد است که «زندگی» در هر جایی ممکن است در جریان باشد. حتی در زندان نیز باید امید داشت و دل‌خوشی‌های خود را مرور کرد. «زندگی» در شعر شاملو بسیار ارزنده‌تر از «مرگ» است و از نظر او، اگرچه «مرگ» واقعیتی انکار نشدنی است اما نباید «زندگی» را فدای آن کرد. شاملو معتقد است که از «مرگ» نمی‌ترسد، اما «زندگی» را بر آن ترجیح می‌دهد و به همین دلیل است که بی‌آنکه از «مرگ» هراسی داشته باشد از آن با اکراه یاد می‌کند.

اگرچه در این مقاله ادعا می‌شود که «زندگی» برای شاملو بسیار مهم‌تر از «مرگ» است، اما این دلیل بر بی‌ارزش بودن «مرگ» در نظر شاملو نیست. در واقع «مرگ» در شعر شاملو وسعتی به گسترده‌تری «زندگی» داشته و ابعاد مختلفی نیز در برمی‌گیرد. شاملو «مرگ» را تنها در پایان یافتن زندگی دنیوی معنا نمی‌کند، بلکه به اعتقاد وی «هم‌نشینی با کسی که دوستش نداری» و «تن دادن به ظلم» نیز از نظر او نوعی «مرگ» است. بر این اساس می‌توان چنین ادعا کرد که رخت بر بستن امید از زندگی «انسان» نوعی «مرگ» را به همراه خواهد داشت و این «مرگ» لزوماً به معنای پایان یافتن زندگی دنیوی و رفتن در گور نیست. چگونه و کجا مردن نیز برای شاملو اهمیت دارد و او نمی‌خواهد در جایی بمیرد که «مزد گورگن از بهای آزادی افزون باشد». همچنین «مرگ» افراد مختلف نیز در نظر شاملو یکسان نیستند و این امر می‌تواند به شکل‌های نمادین پدیدار گردد؛ از اعتراض به ظلم و بی‌عدالتی گرفته تا جایی که ادعا می‌کند «مرگ مسکین را نگیرم به هیچ» که نمادی از عدم ترس و هراس او از «مرگ» را نشان می‌دهد.

مطالعه حاضر به بررسی سه مفهوم اساسی «انسان، زندگی و مرگ» در شعر شاملو پرداخته است، اما با مرور آثار و مفاهیم شعری وی، مشخص می‌گردد که شعر شاملو بسیار پیچیده‌تر و گسترده‌تر از آن است که در یک مطالعه به بررسی تمامی لایه‌های تفسیری آن پرداخته شود؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود در مطالعات آتی، محققان به بررسی مفاهیم دیگری در شعر شاملو مانند «دین»، «آزادی»، «ظلم‌ستیزی» و... بپردازند.

ارتباط، مرضیه. (۱۳۹۱). انسان در شعر شاملو. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه ایلام. استاد راهنما: حسن سلطانی.

براهنی، رضا. (۱۳۷۱). طلا در مس. تهران: نشر مؤلف.

جغتایی، صادق. فدایی میارکالایی، زهرا. (۱۳۹۸). شکست مرگ (پدیده مرگ در اندیشه شاملو و مکتب

آگزستانسیالیسم). یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی. دانشگاه گیلان.

حکمت، شاهرخ. ریاضی، سیمین. (۱۳۹۰). انسان باوری و برخی از کارکردهای آن در شعر شاملو. نشریه

عرفانیات در ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۸.

خسروی، زهرا، گوهررستمی، امیر. (۱۳۹۲). زندگی و مرگ در اشعار فوزی معلوف و احمد شاملو. مطالعات

ادبیات تطبیقی. سال هفتم. شماره ۲۵.

روشان، حسن. (۱۳۸۷). موسیقی شعر شاملویی. تهران. نشر سخن‌گستر.

رونق، محمدعلی. (۱۳۸۸). شاملو شناسی. تهران. نشر ملازیر.

شاملو، احمد. (۱۳۸۳). مجموعه اشعار. تهران. نشر نگاه.

صلاحی، عسگر. گیتی، شهریار. فامیل براقی، صنم. (۱۳۹۵). بررسی انسان در اشعار احمد شاملو. کنگره

بین‌المللی زبان و ادبیات. ایران. مشهد.

فروغی، حسین. رضایی، مهناز. (۱۳۹۲). تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران. پژوهش ادبیات معاصر

جهان. دوره ۱۸. شماره ۲.

کوچکی، لیلیا. (۱۳۹۷). بررسی موضوع زندگی و مرگ در اشعار شاملو. مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه.

دوره چهارم. شماره اول.

References

Communication, disease. (۱۳۹۱). Man in Shamlu's poetry. Master's thesis. Ilam University. Supervisor: Hassan Soltani.

Brahni, Reza. (۱۳۷۱). gold in copper Tehran: Author's Publishing House.

Jaghatai, Sadiq. Fadaei Miarkalai, Zahra. (۲۰۱۸). Defeat of death (the phenomenon of death in Shamlou's thought and the school of existentialism). The ۱۱th International Meeting of the Association for the Promotion of Persian Language and Literature. Gilan University.

Hikmat, Shahrukh. Mathematics, Simin. (۱۳۹۰). Believing man and some of its functions in Shamlu's poetry. Irfaniyat Journal in Persian Literature. Period ۲. Number ۸.

Khosravi, Zahra, Goharrostami, Amir. (۱۳۹۲). Life and death in the poems of Fouzi Maalouf and Ahmed Shamlou. Comparative literature studies. seventh year Number ۲۵.

Roshan, Hassan. (۱۳۸۷). The music of Shamlou's poetry. Tehran. Sokhongostar publication.

Rounak, Mohammad Ali. (۲۰۰۸). inclusivity Tehran. Maziar Publishing.

Shamlou, Ahmed. (۱۳۸۳). Collected Poems. Tehran. look publication

Salahi, Asgar. Giti, Shahriar. Braghi family, Sanam. (۱۳۹۵). Investigation of human beings in the poems of Ahmed Shamlou. International Congress of Language and Literature. Iran. Mashhad.

Foroughi, Hossein. Rezaei, Mahnaz. (۱۳۹۲). The image of death and life in contemporary Iranian poetry. Contemporary world literature research. Period ۱۸. Number ۲.

Little one, Leila. (۱۳۹۷). Examining the theme of life and death in Shamlu's poems. Studies of literature, mysticism and philosophy. Fourth period. the first number.

More about this source textSource text required for additional translation information

Send feedback

Side panels